

دُرِّي

ودوستِ راستِ راستگي اش



أبي هنلن

نلي محبوب

فصل ۱

یه آدم عجیب و غریب

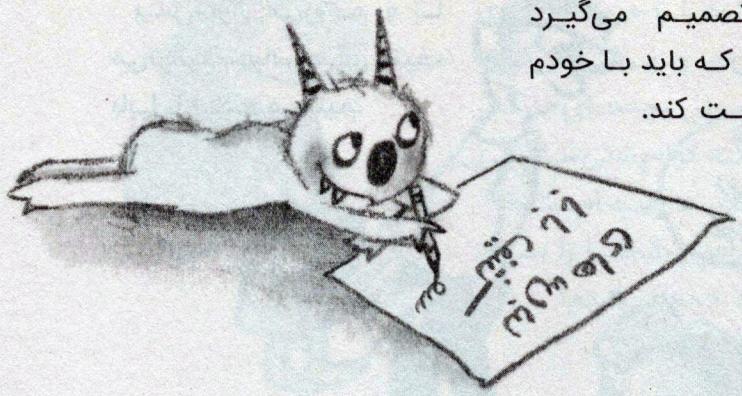
من دُری هستم، اما همه و روجک صدایم می‌کنند. مامان و بابا و خواهر و برادرِ بزرگ‌ترِ من، مثل بقیه‌ی آدم‌های عادی هستند. ولی من یک هیولا و یک مأمورِ نگهبان هم دارم که عادی نیستند؛ چون فقط خودم می‌توانم ببینمشان. اسمِ هیولایِ من مِری است. او شب‌ها زیرِ بالشِ من می‌خوابد و تمام روز با من بازی می‌کند. آقای ناگی هم مأمورِ نگهبانم است. او توی جنگلِ زندگی می‌کند، اما اگر من کارِ فوری داشته باشم، زود می‌آید. حالا هم من یک کارِ فوری با آقای ناگی دارم؛ چون...

... فردا اولین روز مدرسه است!
وقتی مشغول بازی و نرمش‌های دوست‌داشتنی‌مان هستیم،
خبرهای مهم را به مری می‌گویم.



مری می‌گوید: «آهان! یادم اومد! همون‌جا که شیر آب‌خوری
داره... اون‌جا پُر از بچه‌ست، نه یه مُشت آدم‌گنده! هورا! من
عاشقشم! بیا بریم وسایلمون رو جمع کنیم.»

مری تصمیم می‌گیرد
وسایلی را که باید با خودم
ببرم، فهرست کند.



می‌گویم: «بیخشیدا! اما من نمی‌تونم بخونمش.»
خودش شروع می‌کند به خواندن. «لباس‌های کثیف بابا،
یک‌کمی سوسیس اضافه و آبلیمو.»
می‌گویم: «چه لیست عجیبی! تو مطمئنی که یادت اومد
مدرسه چه جور جاییه؟»
می‌گوید: «معلومه که
مطمئنم!»
می‌گویم: «باشه، بهت
اعتماد می‌کنم.»





لباس چرک‌ها را می‌ریزم توی
کوله‌پشتی‌ام و پُرش می‌کنم.
این‌جوری مثل بچه‌های بزرگ‌تر
می‌شوم که کوله‌پشتی‌شان پُر
از تکلیف‌های مدرسه است.
پس لباس چرک‌ها را برای
همین باید جمع می‌کردم!

کارِ دوم این است که یواشکی بیایم پایین، توی آشپزخانه.
خوش‌بختانه هیچ‌کس این‌جا نیست. یک مُشت سوسیس
برمی‌دارم و می‌گذارم توی ظرف غذایم. راستش مامانم
هیچ‌وقت به اندازه‌ی کافی برایم سوسیس نمی‌گذارد.



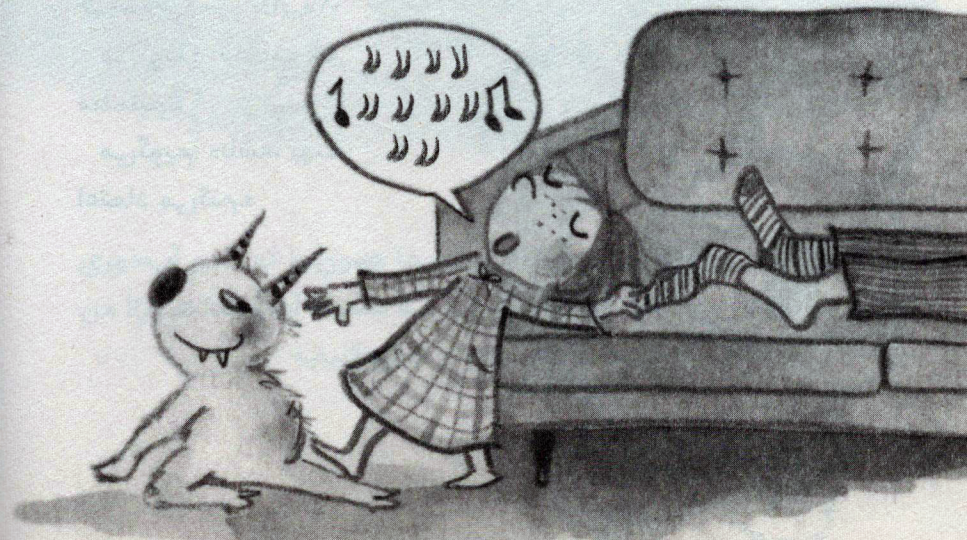
خودت یواش!

یواش...

پس اول می‌رویم و تا
می‌توانیم، لباس‌های کثیف
بابا را جمع می‌کنیم.



نه! شو این
زیر پیرهن‌تو هم
بنوازی این‌جا؟!!



لا لا لا
لا لا لا
لا لا لا
لا لا لا
لا لا لا